

اختراع زبان و خط

(۲)

می‌توان فرض کرد که انسان، در طی مدتی دراز، بسیار بیش از امروز از اسماء اصوات استفاده می‌کرده است. بعضی از کسان اصرار دارند که ثابت کنند همهٔ زبانها از نام - آوا (Onomatopée) یعنی از تقلید اصوات طبیعی مشتق شده است. مثلاً در زبان فارسی «چکیدن» از «چک چک» و «تیدن» از «تپ تپ» آمده است (۱). ممکن است فرض کرد که در زبانهای بسیار کهن پیش از زبانهای امروزی نام - آوا وجود داشته، اما یقین نمی‌توان گفت که شمارهٔ اینگونه کلمات بسیار بیشتر بوده است. باید کاملاً از این گمان که زبان از تقلید صوتهای طبیعی حاصل شده است پرهیز کرد. زیرا که اولاً ما در این باب اطلاع کافی نداریم و ثانیاً بدلائل بسیار می‌توان معتقد شد که نام آواها، با اختلافاتی که در زبانهای گوناگون دارند، مانند مواد دیگر هر زبان تکامل یافته‌اند.

بنابراین در تاریخ زبان دوره ای هست که بکلی ناشناس مانده است و دربارهٔ آن هیچ نمی‌توانیم گفت. پس، از چه زمانی مطالعهٔ مادر بارهٔ زبان آغاز می‌شود؟ آغاز این مطالعه از زمانی است که خط بوجود آمده است یا اندکی پیش از آن چنانکه خواهیم گفت (در اینجا عدد ۱۵۰,۰۰۰ سال را که هم اکنون برای آغاز پیدایش زبان ذکر کردم بیاد بیاورید) ستونی را در نظر بیاورید که در آن شمارهٔ سالها بترتیب نوشته و از عدد ۱۵۰,۰۰۰ شروع شده باشد. در این ستون قسمت کوچکی که شامل ۶,۰۰۰ سال است دوره ای است که از زبان اطلاعات کم و بیش فراوانی بوسیلهٔ خط در دست داریم. همهٔ علم و اطلاع ما بهمین حد محدود است.

از روی اطلاعات مربوط بهمین دوره است که می‌توانیم دربارهٔ تکامل زبان نظری اظهار کنیم. اما پیش از شروع باین بحث اجازه می‌خواهم که

۱- خواننده باین نکته توجه کند که در ترجمهٔ مقاله حاضر همهٔ مثالها را که در اصل از لغات اروپائی بوده به مثالهای فارسی تبدیل کرده ایم. البته اگر نویسنده دانشمند می‌خواست برای فارسی زبانان خطابه ای ایراد کند با مقاله ای بنویسد همین کار را می‌کرد.

بدوره بسیار نزدیک بخودمان برگردیم زیرا چنانکه پیش از این ذکر کردم دو مطلب را باید در نظر داشت: یکی اختراع زبان ملفوظ بوسیله انسان های بدوی قدیم و دیگر ایجاد و تأسیس قواعد «زبان شناسی» که بوسیله آن ماهیت زبان و کیفیت تکامل آن را درک می کنیم. این علم در آخر قرن هیجدهم یعنی در زمانی بوجود آمد که ترقی همه علوم شروع شد. در این دوره بود که، چنانکه می دانید، علم شیمی جدید بوجود آمد و خصوصاً فکر تکامل که امروز اینقدر مورد توجه است بذهن دانشمندان خطور کرد زیرا که بوفون Buffon یکی از پیشروان اندیشه لامارک Lamarck بود و او نخستین بار چنین اندیشید که همه انواع رو به کمال سیر می کنند و از آنجا این نتیجه حاصل شد که همه فعالیت های انواع حیوان و انسان نیز ناچار باید تابع قانون تکامل باشند.

این اصل تکامل در مطالعه قسمتی از «زبان شناسی» که مربوط به تحولات تاریخی زبان است و تا مدتی موضوع عمده علم زبان بوده است نکته ای اساسی است.

آنچه بیقین از این مطالعات حاصل شده است اینست که زبان های بشری به دسته ها یا خانواده هایی تقسیم می شود؛ یعنی دسته هایی از زبان وجود دارد که می توان همه آنها را به مبدأ واحدی برگرداند و تصور کرد که از آن پس رو به تکامل یا تحول سیر کرده اند.

این مطالعه در طی قرن نوزدهم بتدریج هم اصولی تر و علمی تر شد و هم وسعت بیشتر یافت. دانشمندان تا توانستند زبانهای زنده و معمول را، حتی زبانهایی که شماره متکلمان با آنها از چند ده نفر تجاوز نمی کرد، مورد تحقیق قرار دادند. باین طریق مجموعه کاملی از زبانها فراهم شد و وسایل مطالعه آنها تکمیل گردید. در تالار نمایش زبان چند دستگاه و افزار می بینید که بوسیله آنها می توان اصوات را بخطوطی تبدیل کرد و مورد مطالعه قرار داد.

از جانب دیگر میدان مطالعه زبانها نه تنها در سطح زمان معاصر بلکه در زمانهای تاریخی هم وسعت یافته است. می پرسید که بچه طریق؟ بطریق اکتشافات تاریخی و اینجا بشما یادآوری می کنم که چون باستان شناسی از راه و روش علمی و با ذهن مرتب منطقی اسناد تاریخی را مورد مطالعه قرار می دهد و از آن نتیجه ای بدست می آورد. باید آنرا از جمله «اکتشافات» شمرد. البته اکتشاف کاملاً بتصادف حاصل می شود و این نکته در مورد اکتشافات فیزیکی و شیمیایی نیز صحیح است. اما همینکه اسناد

مکتوب کهنی کشف شد اگر بتوانند اسناد مزبور را بخوانند زبان های باستانی کشف می شود. بنابراین کوشش خوانندگان خطوط قدیم از اینجا آغاز می شود و ممکن است بآن منتهی گردد که یکی از زبانهای مرده که مدتهاست کسی بآن تکلم نمی کند و اثری از آن نیست کشف گردد.

از این نظر باید میان زبانهایی که معمولاً «مرده» خوانده می شود و زبانهایی که واقعاً مرده اند فرق گذاشت. وقتیکه از زبانهایی مانند یونانی و لاتینی گفتگو می شود مراد زبانهایی است که کاملاً نمرده اند زیرا که ما هنوز این زبانها را می فهمیم و سستی که تا زمان ما ادامه دارد موجب بکار بردن این زبانهاست. این گونه زبانها را من زبان های «نیم مرده» می خوانم. اما زبان هائی بوده است که اکنون کاملاً مرده است، یعنی سستی که موجب ادامه آنها بوده قطع شده است، مانند زبانهای قبطی (مصری قدیم) و بابلی باستان که مدتهاست نوشته های آنها حروف مرده ای بمعنی حقیقی کلمه بشمار می رود اگرچه از هر يك اسناد مکتوب فراوان باقی مانده است. همین معنی در مورد زبانهای مصداق دارد که هنوز دانشمندان موفق بخواندن اسناد آنها نشده اند. مانند زبان اتروسک که با خطی تقریباً شبیه بخط لاتینی امروز نوشته شده و تا کنون سطری از آنرا نتوانسته اند بخوانند. اما در مقابل این مثال نومید کننده بسیاری از زبانها که از ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش باین طرف بکلی مرده بوده اند بتوسط دانشمندان کشف و خوانده شده است. از این جمله است زبانهای قبطی و بابلی که اکنون کاملاً کشف شده و در معرض مطالعه قرار گرفته اند هر چند هنوز تجدید ساختمان این زبانها ناتمام شمرده می شود. اگر شماره زبانهای مرده و زبانهای نیم مرده یا مومیائی شده و زبانهای زنده را با هم جمع کنیم عدد بزرگی از موارد قابل مطالعه بدست می آوریم. نظر بآنکه نمی توان زبانی را اختراع کرد یا زبانها را زیر میکروسکوپ گذاشت یا حتی نمی توان وضع آزمایش را تغییر داد هنوز تأثیر تجربه در زبانشناسی بسیار کم است. معیناً در موارد فراوان می توان روش مطالعه تجربی را بکار بست زیرا که طبیعت خود در طی تکامل و تحول زبانها تجارب بسیار بکار برده است چنانکه شماره جوامع بشری زبانهای مختلف وجود دارد و شماره جوامع بشری نیز بسیارست.

بنابراین آنچه اکنون برای مطالعه در اختیار ماست زبانهایی است که یکی از طرق مختلف حفظ شده و باقی مانده اند. شماره زبانهایی که بکلی از میان رفته است نیز بسیارست و من بر سر این گفتگو خواهم آمد.



چگونه می‌توانیم امور مربوط به زبان را مورد مطالعه قرار دهیم و افزار علمی ما در این کار چیست ؟

طریقهٔ اساسی تحقیق، مقایسه یا روش تطبیقی است. در این مورد نکتهٔ بسیار مهمی هست. ما درعین آنکه اعتقاد به تکامل داریم روش خاصی برای مطالعهٔ این تکامل باید داشته باشیم. این روش تطبیقی در مورد زبان‌شناسی بر اصلی مبتنی است که آنرا «نبات قوانین تحول حروف» نامیده‌اند، اگرچه شاید این نام گذاری کاملاً درست نباشد. شاید مناسب‌تر بود اگر بادقت بیشتر و دقتی کمتر این اصل را «نظم روابط حروف با یکدیگر» می‌خواندند.

این معنی را من فوراً می‌گویم که بوسیلهٔ جدول ذیل برای شما بیان کنم :

سنسکریت	اوستائی	فارسی باستان	فارسی دری
sindhu-	hindu	hindu-	هند
sarva-	haurva	haruva	هر
sama-	hama-	hama-	هم

چنانکه در این جدول ملاحظه می‌کنید حرف «s» که در اول کلمات زبان سنسکریت واقع است معادل حرف «h» در اول کلمات زبانهای ایرانی است. یعنی «س» که در آغاز کلمات زبان «آریائی» یا هند و ایرانی (۱) وجود داشته در زبان سنسکریت بجا مانده و در زبان ایرانی باستان (۲) به حرف «ه» بدل شده است.

این نکته را هم باید در نظر داشت که در همهٔ موارد مثالها را از روی اسناد ثابت و معین بدست نمی‌توان آورد. در بعضی آزمودها ناچار باید

۱- فرضیهٔ مقبول زبان‌شناسی امروز آنست که در ابتدا زبان واحدی وجود داشته که ما در همهٔ زبانهای هند و اروپائی بوده است. این زبان را در اصطلاح «زبان هند و اروپائی» *L'Indo-Européen* می‌نامند. زبان مزبور بچند شاخه یا شعبه تقسیم شده که از آن جمله زبان آریائی یا هند و ایرانی است. این زبان هم دو شعبه اصلی یافته است یکی هندی باستان و دیگری ایرانی باستان.

۲- زبان ایرانی باستان بچند شعبه منشعب شده است که از آن جمله یکی فارسی باستان یا زبان کتیبه‌های هخامنشی است و دیگری زبانی که اوستا بدان نوشته شده است.

بقیاس متوسل شد و کلمات زبانی را از روی قرینه و موازین زبانشناسی کشف یا جعل کرد. اما همیشه يك نکته را باید راهنما قرار داد و از آن منحرف نشد و آن اینست که در تحولات حروف زبانه‌های مختلف که از اصل واحدی منشعب شده باشند همیشه روابط حروف باهم ثابت و معین است. نکته دیگر آنکه این روابط منطقی و عقلی نیست، یعنی از روی استدلال نمی‌توان پی برد که مثلا حرف «ه» در فارسی دری معادل چه حرفی در «ایرانی باستان» یا «آریایی» بوده است. این معنی را فقط از روی مثالها و شواهد متعدد می‌توان کشف کرد و استنباط و استدراک ما محدود بموارد معین است: اما خوشبختانه همه نکته‌ها باین دشواری نیست. مثلا در همین جدول که آوردیم می‌بینید که در کلمه اول حرف «ن = n» در هر چهار مورد یکسان مانده است و در کلمه دوم حرف «ر = r» و در کلمه سوم حرف «م = m» همین حال را دارد، یعنی همه جا یکپاست.

اما در موارد اواخر کلمات حال چنین نیست. یعنی در زبان‌های کهنه همه جا در آخر کلمه حرف مصوتی (Voyelle) هست که در زبان فارسی دری وجود ندارد. بنا بر این بعضی روابط حروف هست که مختص آغاز کلمه است، بعضی دیگر به میان کلمه و دسته‌ای به آخر کلمه تعلق دارند. کار زبانشناس آنست که این روابط را کشف و معین کند، این روابط مطلق و عام و مربوط به همه مواضع حرف در کلمه نیست بلکه هر حرف در موضع خاص حکم جداگانه‌ای دارد. حتی اگر موارد استثناء وجود داشته باشد باید بتوان دلایل مقنعی برای بیان علت آن آورد و البته در اکثر اوقات این دلایل را می‌توان یافت.

اکنون دانستیم که شیوه کار زبانشناسی چیست و چگونه بوسیله مقایسه و تطبیق می‌توان بگذشته و سابقه زبانها مراجعه کرد و حتی از تاریخ اسناد موجود هم عقب تر رفت، اگرچه این عمل تا حدی خطرناک و دشوار است. بنابراین می‌توانیم تحقیق و مطالعه خود را درباره تحول زبان در دورانی که در دسترس ما قرار دارد دنبال کنیم.

(بقیه دارد)

ترجمه پ. ن. خ.